



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نواهی  
موضوع جزئی: آیا نهی از شیء مقتضی فساد است یا خیر؟ مقام اول: عبادات - مصادف با: ۲۸ ربیع الثانی ۱۴۴۲  
جهت اول: جهت لفظی  
سال دوازدهم  
جلسه: ۵۲

### « الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین »

#### خلاصه جلسه گذشته

بحث در اشکالاتی بود که به کلام محقق خراسانی درباره اقسام نهی از حیث متعلق و اینکه کدام قسم داخل در محل نزاع و کدام خارج از محل نزاع هستند، وارد شده است. تا کنون چهار اشکال مهم مطرح شد و مورد بررسی قرار گرفت.

#### ادامه اشکال پنجم

این اشکال مربوط به بخشی از سخنان محقق خراسانی است که در قسم چهارم و پنجم فرمودند. ایشان وصف را به ملازم و مفارق تقسیم کردند و در بعضی از این اقسام قائل به این شدند که داخل در محل نزاع هستند و در مورد بعضی از اقسام فرمودند خارج از محل نزاع است، البته قول به امتناع اجتماع امر و نهی و جواز اجتماع امر و نهی هم در این مسئله مدخلیت دارد. عرض کردیم این مطلب از چند جهت مورد اشکال واقع شده است.

**جهت اول:** که دیروز عرض کردیم این بود که تفکیک بین وصف ملازم و وصف مفارق وجهی ندارد، زیرا اگر ملاک را در سرایت حرمت از وصف به موصوف این قرار دادیم که وصف و موصوف وجود واحد دارند، این وحدت وجود، موجب وحدت در حکم می شود، لذا فرقی وصف بین مفارق و وصف ملازم در این ناحیه نیست.

**جهت دوم:** این جهت درباره اتحاد یا عدم اتحاد وجودی جهر و قرائت است. درست است که محقق خراسانی استدلال کردند بر سرایت نهی به اینکه اساساً محال است که مثلاً قرائت مأمور به باشد و جهر منهی عنه، زیرا اینها از هم قابل انفکاک نیستند، لکن از ناحیه دیگری این سخن دال بر این است که گویا اینها دو وجودند که با هم و در کنار هم قرار گرفتند. لذا اصل تعدد وجود این دو از ناحیه محقق خراسانی پذیرفته شده است، در حالیکه به حسب دقت نظر معلوم می شود، اینها دو حقیقت و دو وجود نیستند بلکه قرائت و جهر یا اخفات یک وجود هستند، لکن دو مرتبه از وجود محسوب می شوند. قرائت جهری مرتبه شدید و وجود قرائت است، قرائت اخفاتی مرتبه ضعیفه قرائت است، مثل نور که نور شدید و نور ضعیف داریم، قرائت هم کانه یک فرد قوی تری دارد و آن هم قرائت جهریه است و یک فرد ضعیف تری دارد که آن قرائت اخفاتی است. بنابراین همانطور که نور ضعیف و نور قوی دو وجود مستقل نیستند و شدت و ضعف در نور جدا از خود نور نیست، در قرائت هم همینطور است که شدت و ضعف و قرائت یا جهر و اخفات قرائت غیر از خود قرائت نیست، لذا این جهت هم به نظر می رسد محل اشکال است و سخن محقق خراسانی تمام نیست.

**جهت سوم:** این جهت که در کلام محقق خراسانی مورد اشکال قرار گرفته مربوط به استدلال ایشان بر سرایت نهی از وصف به موصوف است. عرض کردیم ایشان دلیل آوردند بر اینکه نهی از وصف به موصوف سرایت می‌کند، چون ممکن نیست از حیث قرائت مأمور به باشد و از حیث جهر منهی عنه، هم نهی فعلی به آن متعلق شده باشد و هم امر، لذا فرمودند که نهی از وصف سرایت می‌کند به موصوف.

این هم مورد اشکال واقع شده است که این استحاله قابل اثبات نیست زیرا نهایتش این است که وقتی نهی به قرائت متعلق می‌شود، موجب ارتفاع امر به قرائت می‌شود، زیرا معنا ندارد قرائتی که ملازم با محرم شده، متعلق امر واقع شود، ارتفاع الامر غیر از سرایت نهی است و موجب حرمت قرائت می‌شود، بین این دو فرق است، یک وقت می‌گوییم با نهی، حرمت برای قرائت ثابت می‌شود، یک وقت می‌گوییم با نهی امر متعلق به قرائت مرتفع می‌شود، ارتفاع امر از قرائت مقتضی ثبوت حرمت برای قرائت نیست. اگر قرار بود سرایت در کار باشد، پس باید در همه اموری که بینشان تلازم وجود دارد این سرایت اتفاق بیفتد، یعنی از احد المتلازمین حکم سرایت کند به دیگری، در حالیکه خود محقق خراسانی نیز معتقد است لازم نیست متلازمین در حکم متحد باشند. لذا اصل سرایت حکم و سرایت نهی از وصف به موصوف با استدلالی که ایشان فرموده است قابل اثبات نیست.

**فتحصل مما ذکرنا کله:** امر دهم یا مقدمه دهم که درباره اقسام نهی از حیث متعلق منعقد شده، محل اشکال است. تارة از این جهت که اساسا نیازی به این اقسام و ذکر این مقدمه وجود ندارد، کما ذهب الیه بعض، مثل امام خمینی و محقق اصفهانی و سلمنا که چنین نیازی باشد، بعضی از سخنان محقق خراسانی پذیرفتنی نیست. بعضا اشکالاتی متوجه ایشان است که یکی دو نمونه را عرض کردیم، یکی را محقق نایینی فرمودند که مورد بررسی قرار گرفت و بعضی از آنها قبول شد و برخی پذیرفته نشد و برخی از این اشکالات را هم بعضی از بزرگان در این مقام فرمودند که به نظر می‌رسد این اشکالات وارد است.

هذا تمام الکلام فی المقدمات.

### **آیا نهی از عبادت یا معامله کاشف از فساد است یا خیر؟**

اصل بحث در این بود که آیا نهی از عبادت یا معامله اقتضاء فساد دارد یا خیر؟ به تعبیر دیگر که ما آن را اختیار کردیم، آیا کاشفیت از فساد دارد یا خیر؟ و به تعبیر سوم آیا دلالت می‌کند بر فساد منهی عنه یا خیر؟ همه مقدماتی که گفتیم برای این مسئله است. این بحث را باید دنبال کنیم که بالاخره نهی از عبادت یا معامله دلالت بر فساد می‌کند، کاشفیت از فساد دارد یا خیر؟

محقق خراسانی بحث را در دو مقام مطرح کردند، یکی مربوط به عبادات است و دیگری مربوط به معاملات. منتهی ایشان در بحث از نهی متعلق به معاملات دو جهت را مورد رسیدگی قرار داده است، یکی از جهت لفظی و دیگری از جهت عقلی، اما در مورد عبادات تفکیک بین این دو جهت نکرده است، اما برای اینکه بحث کامل شود ما آن جهت لفظی مربوط به عبادت منهی عنه را نیز متعرض می‌شویم.

بر این اساس مجموع بحث ما در این قسمت در دو مقام و هر مقام در دو جهت ساماندهی می‌شود: مقام اول درباره عبادات که تارة از جهت لفظی و اخری از جهت عقلی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. مقام دوم در مورد معاملات است که تارة از جهت لفظی و اخری از جهت عقلی مورد بررسی قرار می‌گیرد. منتهی همانطور که اشاره شد از این چهار قسمت بحث سه قسم را محقق خراسانی بحث

کردند، در مقام اول این تفکیک را نکرده است. ما در مقام اول که نهی از عبادت می‌شود تارة از جهت لفظی بحث می‌کنیم و اخیری از جهت عقلی.

### مقام اول: نهی متعلق به عبادت

فرض کنید نهی به عبادت متعلق شده و می‌خواهیم ببینیم این عبادتی که متعلق نهی قرار گرفته است فاسد است یا نیست؟ وقتی سخن از جهت لفظی به میان می‌آید در واقع می‌خواهیم ببینیم که آیا از نهی از عبادت لفظاً (با قطع نظر از اقتضاء عقلی) می‌شود استفاده کرد که این عبادت هیچ اثری ندارد؟ به تعبیر دیگر آیا نهی متعلق به عبادت کاشف از این است که این عبادت مقرب نیست یا خیر؟ به تعبیر سوم می‌خواهیم ببینیم این نهی که به عبادت متعلق شده، به نحوی است که اگر اتیان شود، اعاده و قضا را ساقط نکند یا خیر چنین دلالتی ندارد؟ علت اینکه در عبادات از جهت لفظی هم بحث کنیم این است که در لسان ادله کثیرا ما، شرایط، موانع و قواطع عبادات با امر و نهی بیان شده است. یعنی شارع نگفته «الطهارة شرط للصلوة» بلکه می‌گوید: «صل مع الطهارة»؛ نسبت به این امر دو احتمال وجود دارد:

**احتمال اول:** این است که «صل مع الطهارة» صرفاً یک حکم نفسی وجوبی باشد. اگر «صل» در این دلیل یک حکم نفسی وجوبی باشد، معنایش این است که مخالفت با این امر صرفاً گناه دارد. مکلف باید یک کاری انجام می‌دهد که انجام نداده و مرتکب معصیت شده، ولی دیگر از آن به دست نمی‌آید که مثلاً اگر کسی بدون وضو نماز بخواند نمازش باطل است.

**احتمال دوم:** این است که امر به نماز مع الطهارة صرفاً یک امر نفسی نیست، بلکه ارشاد می‌کند به شرطیت طهارت برای نماز، معنای ارشاد به شرطیت طهارت برای نماز این است که اگر نماز بدون طهارت خوانده شود، باطل است.

یا مثلاً اگر نهی شود از نماز در وبر ما لایؤکل لحمه، این نهی طبق احتمال اول ممکن است یک نهی نفسی باشد که نتیجه‌اش این است که کسی که نماز در وبر ما لایؤکل لحمه بخواند نمازش صحیح است ولی مرتکب گناه شده است. ولی طبق احتمال دوم وقتی شارع نهی می‌کند از نماز در چنین لباسی، کأنه ارشاد می‌کند به مانعیت این لباس برای نماز.

پس به طور کلی این دو احتمال در مورد اوامر و نواهی شرعی، نسبت به شرایط و موانع و قواطع وجود دارد.

احتمال اول مردود است. اساساً چنین احتمالی پذیرفتنی نیست که اینها صرفاً یک حکم نفسی باشند، بلکه در جای خود گفته شده که اینها ارشاد به شرطیت و جزئیت یا مانعیت و قاطعیت این امور دارند. لذا از آنجا که لسان ادله مبینة اجزاء و شرایط و موانع و قواطع اینچنین است، جای این بحث می‌باشد که ببینیم وقتی نهی می‌شود از یک عبادتی آیا این ظهور در یک حکم تکلیفی نفسی یا تحریم مولوی دارد یا ظهور در ارشاد به فساد دارد؟ ما می‌گوییم ظهور دارد در ارشاد به جزئیت و شرطیت یا ارشاد به مانعیت و قاطعیت، در خود عبادت هم اینچنین است که وقتی نهی می‌شود از عبادت (حتی یک فرد خاصی از عبادت) ارشاد به مانعیت می‌کند. یعنی اگر ما باشیم و نهی از عبادت و قرینه‌ای هم در کار نباشد که یکی از احتمالات را اینجا برای ما متعین کند، ظهور در این دارد که ارشاد به فساد می‌کند.

یک وقت قرینه داریم که نهی در واقع به نحوی است که کأنه حکم تکلیفی را بیان می‌کند. در آن بحثی نیست، اگر قرینه داشتیم طبیعتاً به واسطه قرینه، دلیل و نهی را حمل بر ذوالقرینه؛ می‌کنیم یا می‌گوییم این دلیل یک تحریم نفسی مولوی را بیان می‌کند یا می‌گوییم ارشاد به مانعیت و فساد دارد. لکن اگر قرینه‌ای در کار نباشد، نهی یا امر دلالت بر چه می‌کند؟ ظاهرش این است که این

ارشاد به فساد عبادت دارد، یعنی اگر نهی به عبادتی متعلق شود، معنایش این است که این عبادت دیگر مقربیت ندارد، این عبادت اگر اتیان شود مسقط اعاده و قضا نیست. بالاخره اثری که بر عبادت مترتب می‌شود این است. پس نهی متعلق به عبادت در واقع ارشاد به فساد آن عبادت دارد، ارشاد به این دارد که این عبادت با توجه به این نهی دیگر نمی‌تواند صحیح باشد. اگر خاطرتان باشد در گذشته در امر هشتم یا هفتم که بحث تأسیس اصل مطرح شد (درباره این جهت بحث کردیم. اشتباه و توهم پیش نیاید که ما مباحث را تکرار می‌کنیم. آنجا در مقدمه بحث از تأسیس اصل بود، گفتیم اگر دست ما از دلیل کوتاه بود، می‌خواهیم ببینیم در باب عبادات قاعده اقتضا می‌کند که نهی متعلق به عبادت کاشف از فساد می‌باشد یا خیر؟ آنجا تارة در جهت لفظی و اخری در جهت عقلی بحث کردیم. در باب معاملات هم همینطور، هم در باب عبادات و هم در باب معاملات هر دو جهت را مطرح کردیم. اما اینجا بحث از تأسیس اصل نیست، بحث از دلالت خود دلیل است، آنجا گفتیم اگر دست ما از دلیل کوتاه شد، اصل چه اقتضایی دارد، اینجا می‌گوییم خود دلیل چه معنایی را می‌رساند؟ مدلول این دلیل چیست؟ بالاخره نهی ارشاد به فساد و مانعیت دارد یا ندارد؟ این همان جهتی است که در کلام محقق خراسانی ذکر نشده و بین این جهت و جهت عقلی تفکیک نشده شده است، ایشان به نحو کلی در باب عبادت این مسئله را مطرح کرده است، اگر نهی به عبادت متعلق شد آیا این لفظ نهی دلالت بر فساد می‌کند یا خیر؟ به نظر می‌رسد با تکیه بر فهم عرف، (دقت کنید ما به چه نشانه‌هایی تکیه می‌کنیم) و تلقی عرف از نهی متعلق به عبادت و با توجه به روش شارع که معمولاً شرایط و اجزاء و موانع و قواطع را با امر و نهی بیان می‌کند، می‌توانیم نتیجه بگیریم که نهی متعلق به عبادت، یعنی این لفظ و صیغه و این مجموع هیئت و ماده دلالت بر این می‌کند این عبادت فاسد است. متفاهم عرفی این است که این عبادت فاسد است، معنای فساد عبادت چیست؟ یعنی اینکه مقربیت ندارد، موجب معراجیت و مقربیت و قربان کل تقی نیست و در نتیجه اگر کسی بخواهد این تکلیف از او برداشته شود باید آن تکلیف را اعاده یا قضا کند و کاری به حرمت نفسی و حرکت تکلیفی نفسی ندارد.

همچنین نمی‌توانیم بگوییم هر دو از آن استفاده می‌شود، یعنی لفظ نهی هم دلالت بر حرمت تکلیفی می‌کند و هم حرمت وضعی و فساد؛ هر دو از آن قابل استفاده نیست، پس دلالت بر فساد دارد و ارشاد به فساد می‌کند.

### **بحث جلسه آینده**

جهت دوم مربوط به اقتضاء عقل است. می‌خواهیم ببینیم اگر عبادتی متعلق نهی واقع شد و حرمت پیدا کرد، آیا می‌تواند صحیح باشد؟ از نظر عقل امکان صحت چنین عبادتی وجود دارد یا ندارد؟

اینجا تقریباً همان ناحیه‌ای است که محقق خراسانی از آن بحث کرده است. با اینکه تصریح به این جهت نمی‌کند اما معلوم است که بحثش حول اقتضاء است که نهی از عبادت مقتضی فساد است، عقل این را درک می‌کند، اگر نهی به عبادتی متعلق شد این مقتضی فساد آن عبادت است.

به چه دلیل این اقتضاء را ایشان اینجا می‌پذیرد؟ یعنی می‌خواهد بگوید: عقل اقتضاء می‌کند این عبادت مقربیت نداشته باشد عقل وقتی می‌بیند عبادتی منهی عنه قرار گرفت می‌گوید: لازمه نهی این است که این نهی موجب می‌شود با اتیان به این عبادت اعاده و قضا ساقط نشود.

«والحمد لله رب العالمین»